

الربعین الحقائق

چهل حقیقت

منسوب به ابو حامد محمد بن محمد غزالی توسی

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

پریا زوارہ ثیان



أربعين الحقائق

(چهل حقیقت)

منسوب به أبو حامد محمد بن محمد غزالی توسی

مقدمه، تصحيح و تعليقات

پریا زواره ئیان



سرشناسه	: غزالی، محمد بن محمد، ۴۵۰ - ۵۰۵ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: اربعین الحقایق: چهل حقیقت.
مشخصات نشر	: تهران: زوار، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۲ ص.
شابک	: 978-964-401-520-5
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپای مختصر.
یادداشت	: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir
	: قابل دسترسی است.
یادداشت	: واژه‌نامه.
یادداشت	: کتاب‌نامه.
یادداشت	: نمایه.
شناسه افزوده	: زواره‌نیا، پریا، ۱۳۶۰ -
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۸۶۲۷۴۳



انتشارات زوار

- اربعین الحقایق (چهل حقیقت)
- منسوب به ابو حامد محمد بن محمد غزالی
- مقدمه، تصحیح و تعلیقات / پریا زواره‌نیا
- نوبت چاپ / اول؛ ۱۳۹۵
- شمارگان / ۲۲۰ نسخه
- تنظیم و صفحه‌آرایی / مریم جهانتاب
- چاپ و صحافی / مؤسسه فنی نشاط
- ناظر چاپ / فرناز کریمی
- شابک / ۵ - ۵۲۰ - ۴۰۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

□ نشانی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - نبش شهید وحید نظری - پلاک ۲۷۸

تلفن: ۰۳-۶۶۴۶۲۵۰۳ - ۶۶۴۸۳۴۲۳ - نمایر: ۶۶۴۸۳۴۲۴

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

به مادر م؛ باستایش دستانش

فهرست مطالب



عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	یک
مقدمه مصحح.....	سه
أربعین الحقایق.....	۱
مقدمه مؤلف.....	۳
اصل اول در عبادات	
فصل اول در علم.....	۵
فصل دوم در اعتقاد.....	۸
فصل سوم در طهارت.....	۱۰
فصل چهارم در نماز.....	۱۳
فصل پنجم در زکات.....	۱۵
فصل ششم در روزه.....	۱۷
فصل هفتم در حج.....	۲۰
فصل هشتم در قرآن خواندن.....	۲۲
فصل نهم در ذکر و دعا.....	۲۵
فصل دهم در بیان اوراد و اوقات.....	۲۸
اصل دوم در عادات	
فصل اول در آداب طعام و شراب.....	۳۱
فصل دوم در کسب.....	۳۴
فصل سوم در بیان حلال و حرام.....	۳۶
فصل چهارم در آداب نکاح.....	۳۹
فصل پنجم در آداب صحبت.....	۴۱
فصل ششم در عزلت.....	۴۴
فصل هفتم در شرایط سفر کردن.....	۴۷
فصل هشتم در بیان سماع و وجد.....	۴۹
فصل نهم در امر معروف و نهی منکر.....	۵۱
فصل دهم در اخلاق نبوت.....	۵۳

اصل سوم در مهلكات

۵۷	فصل اول در عجایب دل
۶۰	فصل دوم در بیان ریاضت
۶۳	فصل سوم در آفت شهوت بطن و فرج
۶۶	فصل چهارم در آفت زبان
۶۹	فصل پنجم در آفت غضب و حقد و حسد
۷۱	فصل ششم در ذمّ دنیا و حُبّ او
۷۴	فصل هفتم در ذمّ مال و جاه
۷۶	فصل هشتم در ذمّ بخل و ریا
۷۸	فصل نهم در ذمّ کبر و عجب
۸۱	فصل دهم در غرور

اصل چهارم در منجیات

۸۳	فصل اول در توبه
۸۶	فصل دوم در صبر و شکر
۸۹	فصل سوم در خوف و رجاء
۹۲	فصل چهارم در فقر و زهد
۹۵	فصل پنجم در توحید و توکل
۹۷	فصل ششم در محبت و رضا
۱۰۰	فصل هفتم در نیت و اخلاص
۱۰۳	فصل هشتم در محاسبیت و مراقبت
۱۰۵	فصل نهم در ذکر تفکّر
۱۰۷	فصل دهم در ذکر مرگ

تعلیقات

نمایه ها

۱۲۷	فهرست آیات
۱۳۳	فهرست احادیث
۱۳۹	فهرست جملات دعایی
۱۴۱	فهرست مثل ها
۱۴۳	فهرست اعلام اشخاص
۱۴۵	فهرست اصطلاحات و واژگان فنی
۱۴۹	فهرست واژگان دشوار
۱۵۱	تصویر دستنویس نسخه
۱۵۳	فهرست منابع و مآخذ

پیشگفتار

به سبب اشتیاق دیرینه‌ام به بررسی پندنامه‌نویسی در ایران و در خلال کاوش در اندرزنامه‌ها بود که ناگزیر، روی برخی ترسلات و مکاتبات درباری درنگی داشتم و در این میان، مکاتیب فارسی غزالی (فضائل الأنام من رسائل حجة الإسلام) را یکی از مهم‌ترین آنها یافتیم. اما پس از بارها مطالعه با ابهاماتی مواجه شدم که برای روشن شدن آن می‌بایست به نسخه‌های موجود از متن باز می‌گشتم. در حین فراهم آوردن نسخه‌ها، مجموعه‌ی فارسی از کرامت رعنا حسینی^۱ به نام رسائل غزالی به‌دست آوردم. مجموعه‌ی صد و پنجاه و چهار صفحه‌ی، مشتمل بر نه قسمت^۲ که چهار نسخه از آن به نام محمد غزالی بود.

در میان آثار غزالی نسخه‌ی بدیع به نام أربعین الحقایق (للإمام حجة الإسلام محمد الغزالی) وجود داشت. نسخه‌ی خوش‌تحریر، به خط نسخ، دارای جدول و آرایش‌های نوشتاری که نشانی از مُهر، نام کاتب و تاریخ کتابت در آن به چشم نمی‌خورد و به غیر از میکروفیلم همان مجموعه^۳، رونوشت کاملتری از آن به‌دست نیامد. چندی بعد با تصویر نسخه خدمت گرانقدران دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جناب آقای دکتر مجیدی و جناب آقای

۱. دانش‌پژوه، محمدتقی، ایرج‌افشار، فهرست‌واره کتابخانه مینوی و کتابخانه مرکزی پژوهشگاه، از مجموعه فهرست

عکس‌ها، مجموعه کرامت رعنا حسینی، ش ۱۱۳

۲. ۱) أربعین الحقایق، ۲) فضائل الأنام به فارسی، ۳) کیمیای سعادت، ۴) أیها الولد به فارسی، ۵) یک صفحه از رساله‌ی ناقص از کلمات خواجه عبدالله انصاری، پس از این در هامش: ۶) بخش بازبین نزهة الارواح، ۷) رساله‌های میان نورالدین عبدالرحمان اسفراینی و مریدش علاءالدوله، ۸) آغاز و انجام طوسی، ۹) پاسخ‌های سید شریف گرگانی به میرزا اسکندر

۳. کتابخانه دانشگاه تهران، میکروفیلم ش ۳۸۱۰

دکتر تسییحی رسیدم، آنان نیز پس از بررسی‌های لازم، نسخه را بایسته و شایسته تصحیح دانستند. تصحیح متن حدود یک سال به طول انجامید و پس از آن در حد توان کوشیدم تا در کنار ارائه متنی پیراسته و کم‌اشتباه، پاره‌یی از واژگان دشوار، آیات، احادیث، جملات دعایی، مثل‌ها، مبهمات و هرآنچه برای مطالعه و روشن‌ترشدن یک متن لازم است، بازشناخته و شرح داده شود.

هر برگ از میراث مکتوب ما که امروز باشکوه تمام در کتابخانه‌ها جای گرفته است، به سواری دلیر می‌ماند که در پناه عنایت خداوند، از ایران دوردست و غبارگرفته، از میان تاریخی پرآشوب گذشته و اگرچه خسته بیداد آن راه طولانی، به زحمت، خود را به این روزگار رسانده و بر سریرش تکیه زده است. هدف از انجام این تصحیح زدودن غبار روزگار از چهره متنی در انزوا مانده و شناساندن آن به مشتاقان بود که «هیچ نوشته نیست که آن به یک بار خواندن نیرزد»^۱

بی‌تردید این کار به انجام نرسید مگر به یاری خداوند، توفیق بهره‌مندی از محضر استاد فرزانه، جناب آقای دکتر علی‌اصغر حلبی که با رهنمودهای بزرگوارانه و مشفقانه‌شان مسیر بنده را روشن کردند، راهنمایی بی‌دریغ جناب آقای دکتر عنایت‌الله مجیدی و جناب آقای دکتر محمدحسین تسییحی، همراهی صمیمانه سرکار خانم حُرّی، کارشناس و مسئول محترم تالار نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شکیبایی و مهربانی بی‌همتای سرکار خانم المیرا خانلرخانی، مسئول شایسته و ارجمند کتابخانه اهدایی استاد مجتبی مینوی، همّت و بلندنظری جناب آقای علی زوّار، مدیر محترم انتشارات زوّار که بی‌مضایقه به انتشار این کتاب اهتمام ورزیدند و از هیچ‌گونه یاری دریغ نکردند و در پایان، دَقّت سرکار خانم مریم جهانتاب در صفحه‌آرایی کتاب و همچنین کوشش کارکنان شریف چاپخانه که در این راه زحمت‌ها کشیدند. امید است که بدین چند کلمه اندکی از مراتب قدردانی خود را ادا کرده باشم.

تهران - پاییز ۱۳۹۲ هـ. ش.

پریا زواره‌نیا

۱. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی (تاریخ مسعودی) چاپ علی اکبر فیاض، دانشگاه مشهد: چاپ دوم: ۱۳۵۰ هـ. ش.

مقدمه

۱- نام، تبار، خاندان و زندگی اجتماعی مؤلف

ایران سرزمینی است که در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود، فرهیختگان و مشاهیر بسیاری را در دامن پرورانده است. بزرگ‌مردان و زنانی که نام بیشتر آنان را نیمه دوم قرن چهارم تا اوایل قرن پنجم هجری قمری که روزگاری قریب به صدوپنجاه سال است در خود جای داده است. سال‌هایی مقارن با روزگار پادشاهانی چون سلطان محمود، آلپ ارسلان و ملک‌شاه و وزیرانی مانند ابن عمید و صاحب بن عباد، عمیدالملک و خواجه نظام‌الملک. می‌دانیم که هر تکه از خاک ایران به نام تنی چند از آن نامداران زینت یافته و در این میان، از دیرباز تا کنون «خراسان، کشور آفتاب خیزان»^۱ - که در تکوین شخصیت ایران بعد از اسلام، زبان فارسی، عرفان، تحکیم قومیت ایرانی، قیام‌ها و شکست‌ها و پیروزی‌ها گویاترین خاک‌های این سرزمین است - و خاصه شهر توس، بیشترین سهم را از این گنجینه معنوی به خود اختصاص داده است. محمد غزالی یکی از همین شخصیت‌های برجسته عصر سلجوقی و مردان برخاسته از توس است. حجت‌الاسلام امام زین‌الدین ابو‌حامد محمد بن محمد بن محمد غزالی توسی، در سال ۴۵۰ هـ. ق. یعنی اواخر عهد طغرل سلجوقی، در خانواده‌یی از مردم تابران توس از مادر زاده شد و بعدها در پیوند به زادگاهش - توس - به توسی و از آنجا که بزرگترین فقیه شافعی قرن پنجم هجری و حیات بخش این مذهب بود - به فقیه شافعی - شناخته شد.

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ خراسان، توس و فردوسی، ۶۹-۶۴ رشد آموزش زبان و ادب فارسی، بهار ۱۳۷۱ هـ.

روزگار غزالی دارای چند ویژگی مهم بود. نخست، کثرت عالمان و دانشمندان و وفور تألیف و تصنیف کتاب، به ویژه کتاب‌های مذهبی و معارف اسلامی مانند فقه و کلام و حدیث. دوم، رواج بحث و جدل بین پیروان و مدافعان فرقه‌های مذهبی و سوم، مرسوم شدن تبلیغات مذهبی و مجادلات فرقه‌یی و غلبه و شدت یافتن احساسات دینی در مظاهر زندگی مردم و تیزتر شدن شعله آن توسط عالمان دین. اگرچه غزالی در این دوره آکنده از مجادلات مذهبی و افتراق به عنوان یک متکلم مسلمان شافعی و اشعری مذهب به هم‌روزگاران‌ش معرفی شد اما خود می‌گوید: «در شرعیات مذهب قرآن دارم و هیچکس را از ائمه تقلید نمی‌کنم، نه شافعی بر من خطی دارد و نه ابوحنیفه بر من براتی.»^۱ او همواره با مخالفان مسلک خویش مجادلات زبانی و قلمی داشت و خداوندگاران مذاهب مختلف، از فصاحت و زبان‌آوری او و نیز قدرت قلم وی بی‌مقدار و حقیر می‌شدند. از این روی به «حجّت الاسلام» ملقب گردید و بعدها به مناسبت جایگاه دانشورانه‌اش در بغداد، لقب «امام» را به دست آورد.

۲- نموّ و بالیدن اجتماعی وی

پس از تولّد غزالی، پدرش، محمد توسی، کنیه ابوحامد را برای او برگزید. در حدود نیمه دوم قرن پنجم، بین سالهای ۴۵۵ تا ۴۶۵ هـ. ق. پدر غزالی از دنیا رفت. مشهور است که او پیش از مرگ، پسران خود محمد و احمد را نزد ابوحامد احمد بن محمد رادکانی سپرد و آنچه اندوخته بود به او داد و وی را وصی خود کرد تا تعلیم و تربیت فرزندانش را بر عهده گیرد و به آنان خواندن و نوشتن بیاموزد، رادکانی نیز بر این تعهد همت گماشت. چندی بعد، آن مرده ریگ پدری تمام شد و رادکانی که خود نیز از مال دنیا بهره چندانی نداشت تصمیم گرفت هر دو برادر را برای ادامه تحصیل به مدرسه بفرستد تا مانند دیگرانی که به این مدارس راه می‌یافتند هم درس بخوانند و هم جای‌باش و معاششان فراهم گردد.

از اواخر قرن چهارم هجری ساختن مدرسه در ممالک اسلامی باب شد و بر همین

۱. ← غزالی، محمد بن محمد: فضائل الانام، ۱۲، تصحیح: عباس اقبال، تهران، کتاب فروشی ابن سینا، ۱۳۳۳ هـ. ش.

اساس، در ایران نیز مدارس بنا شده بود که تاریخ ساخت آنها به پیش از مرگ سلطان محمود غزنوی برمی‌گشت. در شهر توس که زادگاه نظام الملک و غزالی بود نیز مدارس ساخته شد. مدارس که شاگرد در آنجا می‌ماند، زیر نظر مدیر و استادان تربیت می‌شد، در کلاس عالمان و فقیهان حضور پیدا می‌کرد، به درس و مباحثه گوش می‌سپرد و درسش را فرا می‌گرفت. بیشتر توجه آن مدارس به صرف و نحو و قرآن و حدیث و فقه و اصول معطوف بود و برای یادگیری زبان عربی، آموختن ادبیات عرب را نیز در برنامه‌هایشان قرار داده بودند. تمرکز درس و بحث معلمان بیشتر بر روی زبان عربی بود و در این بین، شاگردانی که شوق بیشتری به دانستن داشتند به درس استادان مدرسه خود بسنده نمی‌کردند و هرگاه نام عالم یا فقیه و مدرس به نامی را می‌شنیدند که جلسات درس و تلقین دارد، به مجلس او می‌شتافتند و از تقریر او بهره می‌جستند.^۱ تا این زمان غزالی در توس بود.

در دوران سلطنت ملک‌شاه سلجوقی اختیار اداره مملکت و دخل و خرج قلمرو حکومت به خواجه نظام الملک (۴۸۵-۴۰۸ هـ. ق.) سپرده شد. رونق سلطنت ملک‌شاه نیز مرهون کفایت همین وزیر دانشمند و کاردان بود. خواجه علاوه بر کاردانی و حسن اداره، مردی نیکوسیرت بود که ضمن خوش‌رفتاری با صوفیان و گرامیداشت عالمان، مقدمات و اسباب کار و زندگی آنان را نیز فراهم می‌کرد.^۲ در طول دوران وزارت او، دوازده نظامیه ساخته شد و علاوه بر آن، مدارس ابتدایی و مقدماتی نیز بنا شد که تمام مخارج آنها و همچنین حقوق و مواجب استادان و شاگردان بر عهده حکومت بود. شمار زیادی از توانگران و صاحبان مکتب هم برای بقای نام و شاید ثواب آخرت، مدارس بنا و املاک و مستغلاتی بر آنها وقف کردند تا از درآمدش، چراغ مدارس روشن بماند. غزالی معاصر همین حکومت و بیشتر پادشاهان این دودمان بود.

۱. ← مینوی، مجتبی: *غزالی توسی، غزالی شناسی* (گزیده مقالات)، ۲۷-۲۹، به اهتمام: میثم کرمی، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت، ۱۳۸۹ هـ. ش.

۲. ← نخجوانی، هندوشاه: *تجارب السلف*، ۲۸۰-۲۷۹، چاپ عباس اقبال، تهران ۱۳۴۴ هـ. ش. و (← طباطبایی، سیدجواد: *خواجه نظام الملک*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵ هـ. ش.).

۳- خانواده، سالخوردگی و درگذشت وی

با توجه به نامه‌هایی که غزالی در پاسخ خواجه ضیاءالملک بن خواجه نظام الملک نوشته است، غزالی تا سال ۴۸۴ هـ. ق. که از طرف خواجه نظام الملک به تدریس نظامیه بغداد دعوت شد «چندان مهر اهل و فرزند نداشت»^۱. اما آنطور که از *المنقذ من الضلال* برمی‌آید آنگاه که غزالی بغداد را ترک کرد، زن و فرزند داشت و گویا سرانجام، کمند دلبستگی به زن و فرزند، او را از حجاز به خراسان کشاند. از روی این قراین می‌توان حدس زد که تأهل غزالی در حدود ۴۸۴ هـ. ق. بوده و به نوشته مورخان و به روایت *طبقات الشافعیة سبکی* و دیگر کتاب‌ها، فرزندان غزالی، دختران و سرپوشیدگان بودند و به نوشته خودش در *فضائل الأنام*، از مال دنیا ضیعتی در توس داشت که خانواده‌اش با قناعت از آن معاش می‌کردند و از هیچ کس عطایی نمی‌پذیرفتند.^۲

غزالی در سال‌های واپسین عمر به واسطه عبور از گذرگاه‌های مهم علمی، فرهنگی و سیاسی، شخصیتی شناخته شده بود، از این روی نزد خلیفگان عباسی، سلاطین، وزیران و کارداران آن روزگار اعتبار داشت و آنان اغلب، به سخن و درخواستش توجه می‌کردند. همین امر فرصتی را برای بیچارگان و ستم‌دیدگان فراهم می‌کرد تا به غزالی پناه ببرند و به این امید که گرهی از کار ایشان بگشاید از او کمک بخواهند. دیدن اوضاع و احوال مردم نیز همواره وی را برمی‌آشفته و برآن می‌داشت تا دست به قلم برده و نامه‌هایی به وزیران و کارداران بنویسد و آنان را به رعایت جانب عدل و انصاف نصیحت کند.^۳

غزالی برای بار دوم، در پنجاه و چهار سالگی (۵۰۴ هـ. ق.) به تدریس نظامیه بغداد

۱. ← غزالی، محمد بن محمد: *فضائل الأنام*، ۴۵، تصحیح: عباس اقبال، تهران، کتاب فروشی ابن سینا، ۱۳۳۳ هـ. ش.

۲. ← همانجا

۳. «بر مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده‌اند و غله به سرما و بی‌آبی تباه شده و درخت‌های صد ساله از اصل خشک شده و هر روستائی را هیچ نمانده، مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه، و اگر رضا دهد که پوستین از پشت باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در توری شوند، رضا مده که پوستشان باز کنند، و اگر از ایشان چیزی خواهد همگان بگریزند و در میان کوه‌ها هلاک شوند این پوست باز کردن باشد.» (غزالی، محمد بن محمد، *فضائل الأنام*، ۴).

دعوت شد، اما از پذیرفتن این دعوت سر باز زد و هیچ یک از نامه‌هایی که به او نوشتند، نتوانست نظر وی را تغییر دهد. غزالی به جای رفتن به نظامیه بغداد، اقامت در زادگاهش توس را برگزید و همانجا خانقاهی برای صوفیان و مدرسه‌یی برای طلباب برپا کرد و اوقات خویش را وقف عبادت خداوند و خدمت به خلق کرد و سرانجام در بامداد یکی از همان روزها بدرود حیات گفت و به خاک زادگاهش توس سپرده شد.

از احمد غزالی نقل شده که برادرم ابو حامد، بامداد روز دوشنبه وضو گرفت و نماز گزارد، پس کفن خواست و آن را بوسید و بر چشم نهاد، گفت: سمعاً و طاعةً. سپس خود به سوی قبله دراز کشید، جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱ از شواهد چنین برمی‌آید که مقبره غزالی تا قرن هفتم هجری یعنی زمان سُبکی (مؤلف طبقات الشافعیه)، مکانی معلوم و زیارتگاه عموم بوده است. ابن سمعانی (ابوسعید عبدالکریم بن ابوبکر وفات ۵۶۲ هـ. ق.) نیز چنین روایت می‌کند که قبر غزالی را بر ظاهر قصبه تابران زیارت کرده است. با این وجود بر اثر آنچه در طول تاریخ بر این شهر گذشته، محل دفن غزالی تا چندی پیش در ابهام و پوشیدگی بود، تا اینکه شماری از دانشمندان اندونزی سنگ قبری را متعلق به وی دانستند و اینک سنگی سترگ بر مزار اوست.^۲

۴- زندگانی علمی وی

نخستین بار غزالی در همان مدرسه‌یی که رادکانی برای او و برادرش برگزید، نام مدارس و عالمان گریان و نیشابور را شنید و چندی بعد راهی گریان شد. در آنجا محضر ابونصر اسماعیلی جرجانی (وفات ۴۷۷ هـ. ق.) استاد فقه و فنّ خلاف را به عنوان دومین استاد خود درک کرد و خدمت او تعلیق نوشت و سپس دوباره به توس بازگشت و به مطالعه و تکرار دروس پرداخت. هنوز چند سالی از سفر گریان نگذشته بود که شهرت مدرسه نظامیه بغداد و آوازه درس امام الحرمین جوینی (۴۷۸ - ۴۱۹ هـ. ق.) غزالی را

۱. همایی، جلال‌الدین: غزالی نامه، ۲۱۴-۲۱۳، تهران، هما، ۱۳۶۸ هـ. ش.

۲. شیروانی، فردین، حسن شایگان: بر مزار امام محمد غزالی، ۷۵-۷۸، مجله هنر و معماری، هنر و مردم، آبان،

رهسپار نیشابور کرد. امام اسعد میهنی^۱ از او روایت می‌کند که «چون از گرگان به توس برمی‌گشتم، در راه مرا قطعی افتاد و هرچه داشتم دزدان ببرند. به التماس و سوگندان در پی دزدان افتادم که هرچه بردید به حل کردم، توبره‌یی دارم مثنی کاغذ در آن است به کار شما نیاید آن را به من بازدهید. چون بسیار لابه کردم بزرگ دزدان را دل بر حال من بسوخت، گفت: در توبره چیست که این مایه بدو دل بسته‌ای؟ گفتم: تعلیقه‌هاست که یک چند از خانمان دور شده و به نوشتن و آموختن آنها رنج فراوان دیده‌ام. گفت: چه گویی که درس آموخته و دانش اندوخته‌ام و حال آنکه چون ما کاغذپارها از تو بگرفتیم بی‌دانش ماندی، این چه دانش بود که دزدان از تو توانستند گرفتن؟! پس بفرمود تا توبره بدو باز دادند. غزالی گوید این سخن از پیشوای دزدان گویی هدایت خداوندی بود که از زبان وی بر من کارگر شد. از آن پس جهد کردم تا هرچیز را چنان آموزم که از من نتوانند ربود. به توس برگشتم، سه سال رنج بردم تا آنچه تعلیقه نوشته بودم از بر کردم.»^۲

نیشابور در آن زمان هم مرکز علم و معرفت بود و هم محل اجتماع دانشوران، دانشمندان و نام‌آوران؛ وجود مدرسه نظامیه نیز بر اهمیت نیشابور می‌افزود. هنگامی که غزالی آهنگ سفر به نیشابور کرد بیست سال داشت و سالها بود که از تدریس امام الحرمین در نظامیه می‌گذشت. در برنامه درسی امام الحرمین علاوه بر فقه شافعی، علم خلاف نیز گنجانده شده بود و این مجالی بود تا دانشجویان بتوانند فقه سایر مذاهب را نیز مورد بررسی قرار دهند. غزالی با آن شوق بی‌پایان به دانستن، هم از درس فقه و خلاف امام الحرمین بهره جست و هم از مجالس مناظره و درس کلام و عقاید او بسیار آموخت. آنقدر که در کلام و جدل توانا شد و درس استاد را به عنوان مُعید^۳ برای شاگردان دیگر بازگو می‌کرد و حتی شاگردان امام الحرمین برخی کتاب‌ها را نزد او می‌خواندند.^۴ دیری نپایید که

۱. ابوالفتح اسعد بن محمد بن ابی نصر میهنی از عالمان فقه و خلاف است که در سال (۵۲۰ هـ. ق.) در همدان درگذشت.

۲. ۛ همایی، جلال‌الدین: غزالی نامه، ۱۱۹، تهران، هما، ۱۳۶۸ هـ. ش.

۳. معید: اعاده کننده، برگرداننده، آنکه درس مدرس را برای شاگردان تکرار و اعاده کند تا بیاموزند. در قدیم هر مدرس یک یا چند نایب به نام معید داشت. (دهخدا).

۴. زرین کوب، عبدالحسین: فرار از مدرسه، ۲۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، هـ. ش.

غزالی از دیگر شاگردان ابوالمعالی که همگی از ممتازان آن دوره بودند پیشی گرفت، تا آنجا که امام الحرمین به داشتن چنین شاگردی به خود می‌بالید و به نوشته بعضی در باطن بر او رشک می‌برد. غزالی به عنوان شاگرد برجسته جوینی، در تدریس، دستیار او شد.^۱ اگرچه همدردان غزالی در محضر ابوالمعالی جوینی بسیار بودند، اما شاگردان ممتاز او یکی کیای هراسی و دیگری محمد خوافی بود و از همدردان دیگر او می‌توان به ابو مظفر ایبوردی، ابوالقاسم حاکمی اشاره کرد. غزالی بیست و هشت سال داشت که در علوم و فنون متداول زمان خود، ادبیات و فقه و اصول و حدیث و روایت و کلام و جدل و خلاف و غیره استاد شد و دست به تألیف و تصنیف برد و همچنان تا سال ۴۷۸ هـ. ق. که امام الحرمین درگذشت، ملازم استادش بود. غزالی در تمام مراحل دانش‌اندوزی و شکل‌گیری نخستین اندیشه‌های اشعری تحت تأثیر امام الحرمین بود.

۵- استادان غزالی

غزالی در ادب، فقه، اصول، کلام، فنّ خلاف، جدل^۲، حدیث و روایت، استادان و راهنماییانی داشت اما بیشتر پیشرفت وی در گرو کوشش و پایداری خود او بود. چنانکه در فلسفه استادی نداشت و سه سال آخر از آن مدت را که در نظامیه بغداد مشغول تدریس بود (۴۸۴-۴۸۸ هـ. ق.) صرف آموختن فلسفه کرد. اگرچه در منابع مختلف نام افراد بسیاری را به عنوان استادان غزالی ذکر کرده اند اما شاید این چهار شخص از مهمترین تأثیرگذارترین آنان باشند:

۱. ابوحامد احمد بن محمد رادکانی توسی (وفات ۵۰۰-۴۰۰ هـ. ق.): نخستین استاد او در فقه و ادب، که سبکی نام او را در زمره عالمان شافعی آورده است.
۲. ابونصر اسماعیلی جرجانی (وفات ۴۷۵ هـ. ق.): دومین استاد معروف غزالی در

۱. ساکت، محمد حسین، *غزالی: دگراندیشی و دگراندیشان*، ۵۰، نامه انجمن، بهار ۱۳۸۱ هـ. ش.

۲. جدل، عبارت از این است که شخص، مخالفش را از فاسد ساختن گفتار خود منع بکند، یا به حجّت یا به وارد کردن

شبهه در کلام او. (← جرجانی: تعریفات: ۶۶ مصر ۱۹۳۸ م)

فقه و فنّ خلاف بود.

۳. امام الحرمين ابوالمعالي جويني (۴۷۸-۴۱۹ هـ. ق.): بزرگترین عالمان شافعيه اشعري مذهب خراسان، که بسياري از عالمان و فاضلان قرن پنجم از شاگردان او بودند.
۴. ابوعلی فارمدی: از بزرگان عارفان و زاهدان و از مشايخ صوفيّه خراسان و شيخ طريقت غزالي و استاد وی در تصوّف که رشته تصوّف غزالي بدو می پیوست. در آشنایی با تصوّف، غزالي و امदार آموزه های فارمدی است و اول بار درس جويني و آموزش فارمدی بود که اندیشه های صوفیانه را در غزالي شکوفا کرد.

۶- شاگردان غزالي

غزالي در روزگار خود دانشمندی بی مانند بود. او چهار سال در نظامیه بغداد و یک سال در نظامیه نیشابور تدریس کرد و جویندگان دانش همه وقت از محضرش بهره جستند. در بغداد، در فقه، کلام و اصول، سیصد دانشجو داشت، در نیشابور نیز شاگردان بسياري از محضرش استفاده کردند. در توس هم با سرپرستی مدرسه و خانقاهی که خود برپا کرده بود حدود صد و پنجاه متورّع، تحت تعلیم او بودند.^۱ بسياري از عالمان و دانشمندان قرن ششم هجری - به ویژه در خراسان - از شاگردان غزالي بودند. افراد صاحب نامی که در بیشتر کتاب های تراجم و رجال به اسامی آنان برمی خوریم. می دانیم که یکی از حوادث مهم و وحشت انگیز تاریخ ایران، حمله غزان بود. در پی این حمله، سلطان سنجر سلجوقي، پنج سال اسیر و گرفتار آن طایفه وحشی و فتنه انگیز شد و در پی همین حملات محنت زار، بسياري از دانشوران خراسان - که بیشتر آنان از شاگردان غزالي بودند - کشته یا در مهلکه گرفتار شدند و در سختی و مشقت جان دادند.

۷- سفرهای علمی وی

غزالي در سال چهارصد و هشتاد و چهار هجری قمری از توس راهی بغداد شد. صاحب شرح / حياء می نویسد: به سال ۴۸۴ هـ. ق. با تجمل بسيار وارد بغداد شد. مردم آنجا مقدمش را به گرمی پذیرا شدند و به زودی زبانزد خاص و عام گردید. در محافل، از

۱. ← غزالي، محمد: فضائل الانام، ۴۴، تصحيح: عباس اقبال، تهران، كتاب فروشی ابن سینا، ۱۳۳۳، هـ. ش.

نبوغ سرشار و دانش بسیارش داستان‌ها گفتند و کاروانیانی که از بغداد رهسپار شرق و غرب می‌شدند، برای مردم هر شهر و دیار از نبوغ و هوشیاری وی حکایت‌ها روایت می‌کردند، تا آنکه حشمت و شوکتش به پایه‌یی رسید که حتی در امیران و پادشاهان و وزیران اثر گذاشت و آنان را به ادای احترام و فروتنی واداشت.^۱

ورود غزالی به بغداد مقارن با خلافت مقتدی بأمیر الله عباسی (۴۸۷ هـ. ق.) بود. مشهور است که مقتدی تا اندازه‌یی اهل دین و دانش بود و از این روی به حمایت از غزالی برخاست و زمینه تدریس در نظامیه را برای او فراهم کرد. غزالی تا سال ۴۸۸ هـ. ق. مدرس نظامیه بود و پس از آن به گفته خودش در *المتقذ من الضلال* طی کشمکش‌های درونی و تزلزل خاطر و نیز شوق پیوستن به حلقه صوفیان وارسته و آزاده به بهانه حج، بغداد را ترک کرد. می‌دانیم که با روی کار آمدن اسماعیلیان، ترورها آغاز شد و اوضاع بغداد رو به آشفتگی نهاد، خواجه نظام الملک در رمضان ۴۸۵ هـ. ق. به دست یکی از فدائیان اسماعیلی کشته شد. چهل روز بعد، ملکشاه از دنیا رفت و زمزمه مسمویت وی، دلیل مرگش را در پرده ابهام باقی گذاشت. خبر مرگ مقتدی بر اثر رگ‌زنی مشکوکش در همه جا پیچید. تخت ملکشاه خالی از جانشین بود و ترکان خاتون می‌کوشید تا طفل خردسالش محمود را بر تخت سلطنت و فرزند دیگرش جعفر را که از ازدواج اولش با مقتدی خلیفه برایش مانده بود بر تخت خلافت بنشانند. البته این فکر پیش از ترکان خاتون از طرف ملکشاه مطرح شده بود و او پیشتر، قصد برکنار کردن خلیفه و جانشین کردن این پسر را به جای او داشت. سرانجام در آغاز ۴۸۷ هـ. ق. مستظهر بالله جوان بر تخت خلافت تکیه زد، محمود خردسال در اثر آبله از دنیا رفت و برکیارق که از پیش سودای جانشینی پدر را در سر می‌پروراند به آرزوی دیرینه‌اش رسید. اما ارتباط تمام این وقایع با غزالی و ماجرای ترک بغداد چه بود؟

۱. غزالی در کتاب *المستظهری* خود که در ستایش المستظهر نوشته بود تا می‌توانست

۱. غزالی، محمد بن محمد: *احیاء علوم الدین*، ترجمه: مؤیدالدین خوارزمی، مصحح: حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی: ۱۳۶۴: مقدمه ج ۱، ص ۱۸

بر اسماعیلیان تاخته بود. ۲. حضور خلیفه‌یی عرب و سلطانی ترک، پیشتر نیز فضا را آکنده از اختناق کرده بود و در همین زمان، کشمکش‌های آشکار بر سر قدرت، بیش از پیش بر آن تنگنا دامن می‌زد. ۳. غزالی ترجیح می‌داد خلیفه عرب به نام کودکی (محمود) قدرت را تمام و کمال به دست گیرد و این بر خلاف میل ملک‌شاه، ترکان خاتون و نیز طرفداران برکیارق بود. دلیل این ترجیح هم آن بود که تئوری تأسیس نظامیه‌ها به پیشنهاد خواجه نظام الملک و پشتوانه خلیفگان بغداد شکل گرفته بود و حالا دیگر آن قله‌یی که روزگاری در نظر غزالی فتح نشدنی بود و غایت آرزوهایش، شکوهی نداشت. ۴. حضور شیخی به نام اردشیر عبادی در سال ۴۸۶ هـ. ق. که در راه بازگشت از حج به بغداد آمد و به خواهش غزالی چند جلسه‌یی در نظامیه و بیرون از آن سخنرانی کرد. سخنان این شیخ نه تنها با اندیشه فقیهان بغداد سازگار نبود بلکه موجبات نگرانی و ترس دستگاه خلیفه را نیز فراهم کرد. شیخی که کلام پر شورش سبب می‌شد تا مردم دست از کار بکشند و به مجالس او بشتابند و «از آب برکه‌یی که او وضو می‌ساخت، برای تبرک آب بردارند»^۱. ۵. فضای لشکرگاه، غزالی را از اصل خویش و نیز اندیشه‌های نخستینی که با آنها پرورش یافته بود جدا کرد و نامه‌هایی که برادرش احمد، یار دوران کودکی و یتیمی و فقر، به او می‌نوشت عرصه را بر وی تنگ‌تر می‌کرد. شاید مجموع این دلایل سبب شد تا غزالی بار سفر ببندد و راهی دمشق شود، دمشق که هنوز پای فداییان و پیروان اسماعیلی بدانجا باز نشده بود.

غزالی از بغداد به دمشق رفت و حدود دو سال در شام جای گزید و گوشه نشین جامع دمشق شد. او ده سال (۴۹۸ - ۴۸۸ هـ. ق.) در نواحی شام و جزیره و بیت المقدس و حجاز به سر برد و ناشناس در سیرت و صورت درویشان ژنده پوش، به زهد و عبادت و فکر و خلوت و تألیف و تصنیف مشغول بود. پس از شام، آهنگ بیت المقدس کرد و قُبّة الصخره را برای خلوت برگزید. از بیت المقدس به دیدار تربت خلیل علیه السلام رفت و آنجا سه عهد کرد: «پیش هیچ سلطان نرود، مال هیچ پادشاه نگیرد و مناظره و تعصب

نکند»^۱. پس از شام و بیت المقدس، عزم حج کرد و راهی حجاز شد و پس از به جای آوردن مناسک حج و زیارت مکه و مدینه به وطن خویش بازگشت و روانه زادگاهش، توس شد (۴۹۸ هـ. ق.). بزرگترین ره‌آورد غزالی از سفر ده ساله‌اش کتاب/حیاء علوم‌الدین است.

۸ - سِمَت‌ها و منصب‌های علمی غزالی

پس از مرگ امام الحرمین (۴۷۸ هـ. ق.) بر سر جانشینی او اختلاف افتاد، مظفر، پسر امام الحرمین، مدتی بر کرسی تدریس پدر تکیه زد، اما با اقبال روبرو نشد. کیای هراسی، همدرس و رقیب اصلی غزالی نیز چندی به تدریس نشست، و شاید همین امر، موجبات دلسردی غزالی که خود را بهترین جانشین استادش می‌دانست، فراهم کرد.^۲ درست در همین روزها بود که غزالی عازم لشکرگاه شد. لشکرگاه یا مُعسکر، خیمه‌گاه سلطانی بود و بارگاه دانشمندان و عالمان دین و کانون کلام اشعری و فقه شافعی. فارغ التحصیلان نظامیه نیشابور و جز آن، به لشکرگاه راه می‌یافتند و پس از آشنایی با سیاست‌های نظامی و اداری از گماشتگان و برکشیدگان دربار ترک و عرب می‌شدند. غزالی در بیست و هشت سالگی به لشکرگاه رفت.

کسی که به لشکرگاه می‌پیوست، در التزام رکاب سلطان و وزیر بود و ناگزیر، همراه لشکر از شهری به شهر دیگر می‌رفت. در این زمان، خواجه نظام‌الملک پیرمردی هفتادساله بود. خواجه نظام‌الملک همواره در استقبال از عالمان و فقیهان و فرزندگان زمان اشتیاق فراوانی از خود نشان می‌داد و علاقه‌یی که خاصه، به همشهری جوان خود، ابوحامد غزالی داشت سبب شد تا روز به روز بر مقام و تقرّب او نزد خواجه افزوده شود. دیری نپایید که خواجه به حمایت از غزالی برخاست و در بزرگداشت وی کوشید، تا آنجا که او را

۱. غزالی، محمد بن محمد: فضائل الانام، ۴۵، تصحیح: عباس اقبال، تهران، کتاب فروشی ابن سینا، ۱۳۳۳ هـ. ش.

۲. زرین کوب، عبدالحسین: فرار از مدرسه، ۳۷، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸ هـ. ش.

«زين الدين» و «شرف الاثمه» لقب داد و به استادی نظاميه بغداد برگزيد.^۱ خواجه نظام الملک، وزير با تدبير، زيرک و محبوب دربار بود. او هوشمندانه از قدرت ترکان سلجوقي، قدرت و تدبير ثابت شده خود در اداره امور مملکت و دوستی با غزالي، دانشمندی که اندیشه اشعری - شافعی داشت بهره جست و از تلفيق اين سه، در روزگاری که آلپ ارسلان (وفات ۴۶۵ هـ. ق.)، جانشين طغرل بيگ، حنفی مذهب بود، دست به حنفی زدایی زد و مذهب شافعی را بر کرسی رهبری دینی و علمی نشان داد و از سوی دیگر باور اشعری را جایگزین بینش شیعی و معتزلی اسماعیلی کرد. سپس برای گسترش آنچه از پیش مقرر شده بود، تأسیس هرچه سریعتر نظامیه‌ها را در صدر برنامه‌های خود قرار داد. دلیل اقدام نظام الملک به تأسیس نظامیه‌ها این بود که در سده پنجم، نفوذ خلیفگان بغداد کم شد، آنان که باید برای احیای قدرت کمرنگ شده خود چاره‌ی می‌اندیشیدند دست به دامان وزیر ایرانی ترکان سلجوقي شدند و با مشورت و به پیشنهاد او، مدرسه‌هایی در پایتخت و برخی شهرها برای جذب جوانان با استعداد بنا کردند تا در مقابل مراکزی که در کنار هر خانقاه و شهر و کوه از قایمات تا الموت برپا شده بود بایستند و ریشه محافلی که مخفیانه در آنها کتاب‌های فلسفی راوندی، ایرانشهری، رازی، فارابی، سجستانی، کرمانی و پورسینا تدریس می‌شد بخشکانند. بدین ترتیب، نظامیه‌ها، پایگاه اندیشه و اهداف خلیفگان عرب شد و از موقوفات مختلف تغذیه شد و دایر ماند. در چنین فضایی بود که غزالی کتاب فضائح الباطنيه و فضائل المستظهريه را که بعدها به المستظهري شهرت یافت، نوشت و تا می‌توانست در وصف نیکویی و توانگری المستظهر قلم فرسود و بر اسماعیلیان تاخت.

۹ - تأثیر غزالی بر دانش‌های پیش از او

در ایران، فلسفه ارسطو به همت فارابی (وفات ۳۳۹ هـ. ق.) و پورسینا (وفات ۴۲۸ هـ. ق.) رونق یافته بود و تا روزگار غزالی از اهمیت ویژه‌ی برخوردار بود. اما غزالی،

۱. خدیوجم، حسین: مقدمه کیمیای سعادت، ۱۴، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ هـ. ش.

فلسفه را از آن اهمیتی که داشت بینداخت و سه سال از زمانی را که مدرّس نظامیه بغداد بود با جدّ و جهد تمام، بدون استاد صرف مطالعه و واریسی آثار ارسطو، فارابی، پور سینا و رسایل اخوان الصفا کرد. در فلسفه عملی از کتاب‌های ابوعلی مشکویه (متوفی ۴۲۱ هـ. ق.) مطالب مورد نظرش را گرفت و سپس آهنگ انتقاد از اصول فلسفه کرد. اشکال کار غزالی همین بود که می پنداشت فلسفه را - با اتکای به اینکه منطق و کلام را پیش استاد خوانده بود، - با تکیه بر نبوغ خود می تواند بخواند - و این گمانی نادرست بود. چه اگر او فلسفه را پیش استاد می خواند نسبت به فلسفه این همه بی مهری روا نمی داشت، که معمولاً شاگردان به شیوه استادان بر می آیند و از علومی که از استاد فرا گرفته اند دفاع می کنند.^۱

غزالی نخست کتاب *مقاصد الفلاسفه* را پس از مطالعات خود به ویژه در آثار پورسینا: دانش نامه علایی، نجات و اشارات و برخی آثار فارابی نوشت و به شیوه مقدمه، تألیف و عقاید و آراء فلاسفه را خوب تشریح نمود. و بعد از آن *تهافت الفلاسفه* را به دستور خلافت بغداد و برخی از بزرگان سلجوقی در بیان تشویش فلسفه و تناقض گویی فیلسوفان نوشت و از آغاز، دشمنی خود را با تکفیر پورسینا و فارابی و برخی دیگر آشکار ساخت و بر بطلان عقاید و تناقض آراء فلاسفه بر رؤوس مسائل فلسفه انگشت نهاد و عقاید فلاسفه را در بیست مسأله مورد مناقشه قرار داد. بدین معنی که در سه مسأله آنان را تکفیر و در هفده مسأله تضلیل کرد. غزالی کتاب *مقاصد و تهافت* را «به فرموده» نوشته بود و از اشارات و عنایات خلفای عباسی و سلجوقیان ملهم بود، بنابراین قصد او از آغاز، تأمل و تعلّم دقیق نبود، بلکه تا بدانجا به فلسفه پرداخت که بتواند در فلسفه تشویش بیندازد.^۲ و اما اشکالات بنیادینی که غزالی مطرح کرد:

۱. در ازلیت عالم ۲. در ابدیت عالم ۳. در اینکه خداوند سازنده جهان و جهان ساخته اوست. ۴. عجز فلاسفه در اثبات صانع ۵. گویند دو مبدأ برای عالم محال است و بر این دعوی اقامه دلیل نتوانند. ۶. نفی صفات الله ۷. ذات اوّل منقسم به جنس و فصل نیست.

۱. ← غزالی، محمد بن محمد، *قواعد العقاید*، مقدمه مترجم: ۵، ترجمه: علی اصغر حلبی، تهران: جامی، ۱۳۸۴ هـ. ش.

۲. ← همان، ۶.

۸. حق اول وجود بسیط است بدون ماهیت. ۹. فلاسفه گویند که مبدأ اول جسم نیست اما بر این مدعا از آوردن دلیل قطعی عاجزند. ۱۰. گفتار فلاسفه مستلزم نفی صانع و اعتقاد به دهر است. ۱۱. عجز فلاسفه از اثبات اینکه حق اول عالم به غیر است. ۱۲. فلاسفه نمی‌توانند علم واجب الوجود را به ذات خویش ثابت کنند. ۱۳. گفتار فلاسفه در اینکه حق اول عالم به جزئیات نیست. ۱۴. بطلان گفتار فلاسفه که فلک حیوانی است متحرک به اراده. ۱۵. خطای فلاسفه درباره محرک افلاک. ۱۶. ابطال مذهب ایشان که نقوش فلکی عالم به حوادث جزئیة این عالم‌اند. ۱۷. در اینکه گویند خرق عادت محال است. ۱۸. گویند نفس انسان جوهری است مجرد قایم به ذات خویش و جسم و عرض نیست و بر این برهان عقلی درست ندارند. ۱۹. در اینکه گویند نفس انسان فناپذیر نیست. ۲۰. در اینکه فلاسفه رستاخیز و بعث و حشر اجساد را منکر شده‌اند. اما آن سه مسأله که به عقیده غزالی منشأ کفر فلاسفه می‌باشد: ۱. قدم عالم ۲. عالم نبودن ذات باری تعالی به حوادث جزئی ۳. انکار معاد جسمانی.

غزالی می‌گوید هدفش از اثبات تناقض آراء فلاسفه، بطلان عقاید آنان در فن الهیات بوده و اگر مسائل الهی آنان نیز مانند منطقی و هندسه‌شان روی اصول برهان حقیقی بود این همه اختلاف وجود نداشت، چرا که در برهان یقینی جای تردید و اختلاف نیست. او همچنین می‌گوید کسانی که فلسفه ارسطو را نقل و ترجمه کرده‌اند غالباً مطالب را تحریف نموده‌اند و در این مورد، بیشتر، نظر غزالی معطوف به استاد فلسفه مشایی ارسطاطالیس و دو پیرو بزرگ او فارابی و پورسینا است. با این وجود می‌گوید که در میان فلاسفه اسلامی تنها به دو تن استاد بزرگ فارابی و پورسینا اطمینان داریم که مطالب فلسفه را بهتر و صحیح‌تر از همه کس نقل و تحقیق فرموده‌اند. این است که عمده نظر ما از طریق روایت و تحقیق فارابی و پورسینا به فلسفه معلّم اول یعنی ارسطاطالیس است.^۱

۱۰- بهره‌گیری پسینیان از وی

اولین کسی که پس از مرگ غزالی در آراء او ژرف شد، عین القضاة همدانی (۵۲۵-۴۹۲

۱. ← همایی، جلال الدین: غزالی نامه، ۴۰۸-۴۰۷، تهران، هما، ۱۳۶۸ هـ. ش.

هـ. قـ)، صوفی و عارف شهید قرن ششم بود. غزالی و عین‌القضاة معاصرانی بودند که هرگز همدیگر را ندیدند، هنگامی که غزالی از دنیا رفت (۵۰۵ هـ. قـ). عین‌القضاة سیزده سال داشت و چندان زمانی از فعالیت‌های علمی آن نوجوان تازه‌نفس و تشنه دانش‌اندوزی نمی‌گذشت و بنابراین، دیگر مجالی برای دیدار نماند. پس از مرگ غزالی، عین‌القضاة ده سال به مطالعه آثار بزرگان پرداخت و پس از آن، چهار سال به خواندن و واریسی آثار غزالی همت گماشت و با آراء او آشنا شد. شناخت عمیق عین‌القضاة نسبت به آثار و افکار غزالی تا جایی رسید که در جرگه یکی از بهترین شاگردان و تربیت یافتگان مکتب غزالی قرار گرفت. چنانکه خود می‌نویسد «من اگرچه خواجه امام غزالی را ندیده‌ام، شاگرد کتب او بوده‌ام».^۱ عین‌القضاة در عنوان جوانی دچار یک انقلاب روحی شد و دست از مطالعه کتاب‌های فلاسفه و متکلمان کشید اما تا آخر عمر تحت تأثیر افکار غزالی بود. اگرچه عین‌القضاة همواره به دیده احترام به غزالی می‌نگریست اما از انتقاد نیز پرهیز نمی‌کرد. وی با آثار ابوحامد به خوبی آشنا بود و از آنجا که نوجوانی او با شهرت و نام پراوازه مدرس نظامیه بغداد همزمان بود و قصه خلوت نشینی‌های او آخر عمرش را می‌دانست، شیفته شخصیت او شد و هرگاه می‌خواست از یک عالم کامل و تمام عیار نام ببرد نام غزالی را می‌آورد. برخی نامه‌های قاضی به مریدانش، گواه ارادت او به غزالی است:

«... چنانکه کسی خواهد که علم آموزد تا درجه غزالی کسب کند»^۲ در جای دیگر می‌نویسد: «تفاوت است در علم. یکی داند که در وضو و نماز چند فرض است. این را عالم توان گفت بدین مسائل. اما از کسی که به درجه غزالی رسیده بود دور بود به غایت».^۳

۱. عین‌القضاة همدانی، عبدالله بن محمد: نامه ها، ۲: ۳۱۶، به اهتمام علی نقی منزوی و عقیف عسیران، تهران، اساطیر ۱۳۸۷ هـ. ش. و (پورجوادی، نصرالله: عین‌القضاة و امام محمد غزالی، فلسفه و کلام، معارف، آذر - اسفند، ۱۳۶۳ هـ. ش. ش: ۳).

۲. عین‌القضاة همدانی، عبدالله بن محمد: نامه ها، ۲: ۴۵۷، تصحیح: عقیف عسیران و علی نقی منزوی، تهران، ۱۳۸۷ هـ. ش.

۳. همان، ۱: ۳۷۳

عین القضاة بر این باور بود که غزالی نه تنها در علوم ظاهری که در علوم ذوقی و کشفی نیز تبخّر داشت و او را در جرگه «الراسخون فی العلم» می دانست و به روشنی در تمهیدات به این مطلب اشاره کرده است: «ای دوست، مدت ها بود که مرا نه تن از علمای راسخ معلوم بودند، ولیکن امشب که شب آدینه بود که ایام کتابت بود، دهم را معلوم من کردند و آن خواجه امام محمد غزالی بود - رحمة الله علیه. احمد را می دانستم، اما محمد را نمی دانستم. محمد نیز از ماست.»^۱ و باز در نامه یی دیگر می نویسد: «کسی که از سالکان بود و علم ظاهر نیز داند، کم باشد به غایت، و مگر کم از ده تن باشند. و از این ده تن، یکی را به یقین نمی دانم که هست یا نه. خواجه امام بو حامد غزالی و برادرش احمد از این جمله بودند، و خواجه محمد حمویه از این جمله است، چه دانم که علم داند و از این بزرگان است در سلوک.»^۲

یکی دیگر از چهره های برجسته قرن ششم هجری امام فخر رازی است. متکلمی متمایل به فلسفه که همواره غزالی را محترم می شمرد. فخر رازی در کلام پیرو غزالی بود اما با این وجود انتقاداتی نیز بر او داشت. وی در مناظرات خود از کتاب های تهافت الفلاسفه و المستصفی وی به شدت انتقاد کرد و از سوی دیگر، در تفسیر الکبیر آنچه غزالی در تفسیر آیه «الله نور السموات والارض» در مشکاة الأنوار آورده بود، خلاصه و نظر او را تأیید کرد و در رساله کوتاهی که در توضیح مشکلات مشکاة الأنوار نوشت از عقاید عرفانی و صوفیانه غزالی دفاع کرد.^۳

در میان فلاسفه متأخر نیز سید غیاث الدین منصور شیرازی (وفات ۹۴۸ هـ. ق.) و صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم شیرازی، معروف به ملاصدرا (۹۷۹-۹۸۰ وفات

۱. عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد: تمهیدات، ۶، تصحیح: عقیف غسیران، تهران، ۱۳۴۱ هـ. ش.

۲. عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد: نامه ها، ۲: ۵۱-۵۲، تصحیح: عقیف غسیران و علی نقی منزوی، تهران، ۱۳۸۷ هـ. ش.

۳. پورجوادی، نصرالله: فخر رازی و مشکاة الأنوار غزالی، ۴۵-۴۴، غزالی شناسی (گزیده مقالات)، به اهتمام: میثم کرمی، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت، ۱۳۸۹ هـ. ش.

۱۰۵۰ هـ. ق.) تحت تأثیر غزالی بودند و از آراء و افکار فلسفی و کلامی او استفاده و در تألیفات خود نقل کرده‌اند. ملاصدرا نیز در رسالهٔ *سریان الوجود* (جزو نه رسالهٔ ملاصدرا) از روی کتاب *فصل الخطاب* چند صفحه‌یی از اقوال غزالی و قسمت‌هایی از مکاتیب فارسی او را عیناً نقل کرده است.

۱۲- معارضان و مخالفان وی

امام محمد غزالی یکی از متفکرانی است که در تاریخ بیش از دیگران مورد انتقاد قرار گرفت. منتقدان او سه گروه بودند، گروه اول، فلاسفه، که اولین آنان ابن رشد بود. گروه دوم، عالمان قشری که در رأس آنان فقیهان حنبلی بودند، و گروه سوم، مشایخ بزرگ صوفیه که بر تصوف غزالی ایراداتی داشتند.

بیشتر جنجال‌ها در مورد غزالی از زمانی شروع شد که او به نیشابور رفت و بر کرسی تدریس نظامیه تکیه زد. اگرچه نوشته‌های غزالی از مدتها پیش در بلاد اسلامی شهرت داشت اما اوج دشمنی‌ها و سنگ‌پراکنی‌ها پس از به پایان رسیدن دوران خلوت‌نشینی غزالی آغاز شد. مخالفان غزالی او را به کفر متهم می‌کردند و باور داشتند که او سخنان فلاسفه بی‌دین را با شرع اسلام آمیخته و خدا را نور محض می‌داند، حال آنکه این عقیده گبر و مجوس است. بنابراین خواندن کتاب‌های او را حرام دانستند و هر خبر و حدیثی روایت می‌کرد، بی‌اساس می‌خواندند و برای اثبات ادعاهای برآمده از بغض و کینه و حسد خویش، بخش‌هایی از کتاب‌های غزالی را که در ذهن عوام نمی‌گنجید جدا ساختند و در ذهن مردم کوتاه‌نظر فتنه‌ها برانگیختند و آشوب به پا کردند. این در حالی بود که به گفتهٔ خود غزالی، پایهٔ برخی سخنانش از اذهان عامه بالاتر بود و «روزگار سخنش را احتمال نمی‌کرد» و حقایقی را که او درک کرده بود اندیشه‌های محدود و حوصله‌های کوچک مردم روزگار برنمی‌تابید. گاهی نیز نوشته‌های غزالی را تحریف و از این راه، دلها را نسبت به او مشوش می‌ساختند. جمعی هم به دربار پادشاهان سلجوقی (سلطان سنجر و محمد بن ملک‌شاه) از غزالی شکایت بردند که او بددین است و مردم را گمراه می‌کند و از پادشاه و امیران و وزیران می‌خواستند که غزالی را به مجلس مناظره بخوانند تا از این رهگذر، غوغا

و هیاهویی راه بیندازند.

دامنه دشمنی و بدخواهی فقیهان حنفی و دیگر مذاهب آنقدر گسترش یافت که عاقبت کار به صدور حکم قتل غزالی کشید. صاحب مجالس المؤمنین می نویسد «چون غزالی تعصب بسیار در تخطئه و تجهیل ابوحنیفه داشت، مفتیان حنفی، به قتل او فتوا دادند اما چیزی بدو نرسید.»^۱ از جمله حیل‌های فقیهان برای بدنام کردن غزالی این بود که کتاب المنحول او را که در اصول فقه بود دستاویز قرار دادند و مدعی شدند که «در امام ابوحنیفه طعن کرده است.»^۲

در قدیم، بین عالمان مرسوم بود به شاگردان خود اجازه بدهند پشت تألیفاتشان روایت و نقل بنویسند، که آن دست خط به منزله تأیید و تقریر مطالب کتاب بود. یکی دیگر از نیرنگ‌هایی که درباره غزالی به کار گرفته شد استفاده از همین رسم دیرینه بود. بدخواهان او بر کتاب مشکاة الأنوار و المتقد من الضلال سخنان کفرآمیز داخل کردند و از وی اجازه کتبی خواستند، اما غزالی به آنان اجازه نداد. از دیگر حیل‌ها آنکه نزد غزالی می‌رفتند و از دین و اعتقاداتش می‌پرسیدند و از او پاسخ کتبی می‌خواستند تا دست‌مایه اهدافشان شود. ابو عبدالله محمد بن ابوالفرج مالکی، ابوالفتح اسعد بن محمد میهنی، مازری، ابوالولید محمد بن احمد اندلسی معروف به ابن رشد (۵۹۵-۵۲۰ هـ. ق.)، ابن جوزی، ابن تیمیه، ابن قیم، طرطوشی، ابن صلاح، شهرزوری، سبط ابن جوزی، یوسف تاشفین، عبدالمنعم مؤذن، قاضی عیاض همه از مخالفان سرسخت غزالی بودند.

ابوالولید محمد بن احمد اندلسی معروف به ابن رشد (۵۹۵-۵۲۰ هـ. ق.) معروف‌ترین و مهم‌ترین مخالف غزالی بود. ابن رشد برای دستگیری از فلسفه در مقابل عقاید غزالی به پا خاست و در رد تهافت الفلاسفه او کتابی به نام تهافت التهافت یا تهافت ابی حامد نوشت. ابن رشد در بسیاری از تألیفاتش به گفته‌های غزالی نظر داشت و از وی نام می‌برد و گاه او را مورد تندترین و زننده‌ترین اهانت‌ها قرار می‌داد.

۱. همایی، جلال الدین: غزالی نامه، ۱۸۸، تهران، هما، ۱۳۶۸ هـ. ش.

۲. غزالی، محمد بن محمد: فضائل الانام، ۳، تصحیح: عباس اقبال، تهران، کتاب فروشی ابن سینا، ۱۳۳۳ هـ. ش.

یکی از میانه‌روترین فلاسفه اندلس، ابن طفیل (ابوبکر محمد بن عبدالملک بن طفیل (وفات ۵۹۷ هـ. ق.)) بود. او نیز به بررسی نوشته‌های غزالی پرداخت و در کتاب *اسرار الحکمه المشرقیه* یا *رساله حیی بن یقظان* که از روی رساله پورسینا نوشته است، چند جا از غزالی نام می‌برد. ابوالفرج ابن جوزی (وفات ۵۹۷ هـ. ق.) و شمس الدین ابوالمظفر معروف به سبط ابن جوزی (۶۵۴ - ۵۸۴ هـ. ق.) و ابن تیمیه تقی‌الدین احمد (وفات ۷۲۸ هـ. ق.) و شاگردش ابن قیم ابوعبدالله محمد (متوفی ۷۵۱ هـ. ق.) همگی از عالمان معروف حنبلی و مخالفان غزالی بودند. ابن تیمیه بر کسانی که کتاب‌های فلسفه را از زبان‌های دیگر به عربی نقل کرده بودند لعنت می‌فرستاد و غزالی را به واسطه سروکارش با فلسفه، بددین و سست عقیده می‌شمرد و از آنجا که غزالی را در فنّ درایت و حدیث کم‌مایه می‌دانست بر *احیاء علوم الدین* او خرده می‌گرفت.

ابن جوزی نیز در کتاب‌های خود مانند *المنتظم* و *تلبیس ابلیس* بارها به کنایه و آشکار از غزالی نام برد و به او اعتراض کرد. او کتاب *اعلام الاحیاء فی اغلاط الاحیاء* (آگاهانیدن زندگان به غلط‌های احیا) را در ردّ *احیاء علوم الدین* غزالی نوشت و غزالی را به واسطه معاشرت با صوفیانی چون ابوعلی فارمدی و علاقه به کتاب‌هایی مانند *قوت القلوب* ابوطالب مکی از فقاہت خارج دانست. سبط ابن جوزی حنبلی بود و در اعتراض بر غزالی با ابن جوزی هم صدا شد. ابن قیم نیز مانند ابن جوزی متعصّبانه با غزالی درافتاد و در اعتراض بر آراء و عقاید وی دست به قلم برد و در ردّ *احیاء* کتاب نوشت.

همان‌طور که گفتیم غزالی در معرض اتهامات و اعتراضات بسیار بود، دشمنان غزالی سطر به سطر و کلمه به کلمه کتاب‌های او را می‌خواندند و بر هر عبارتی خرده می‌گرفتند و سرانجام از سر عناد و خبث درون تکفیرش کردند و خواندن کتاب‌های او را حرام دانستند و فتوا بر سوزاندن کتاب‌ها و کشتن پیروانش دادند. کتاب‌سوزی‌های نخستین، در بلاد مغرب و به فتوای فقیهان مالکی آغاز شد. علی بن یوسف بن تاشفین (۵۳۷-۴۹۶ هـ. ق.) پادشاه مغرب (آندلس و مراکش) یک مالکی متعصّب و مخالف سرسخت فلسفه و منطق بود. دشمنان غزالی تألیفات او و به ویژه *احیاء علوم الدین* را کتابی سراسر فلسفه و منطق معرفی کردند. پادشاه نیز حکم به جمع‌آوری کتاب‌های غزالی و بطور مشخص،

احیاء علوم الدین داد تا همه را بسوزانند و پیروان اندیشه غزالی را بکشند. ابو عبدالله محمد بن یحیی بن عبدالمنعم مؤذن در اسکندریه خواب دید که آفتاب از مغرب برآمد. خوابگزاران چنین تعبیر کردند که بدعتی بزرگ در مغرب روی خواهد داد. چند روز بعد خبر رسید که تألیفات ابوحامد غزالی را در مرثیه به آتش کشیدند.^۱ قاضی عیاض (وفات ۵۴۴ هـ. ق.) پس از علی بن تاشفین به سوزاندن کتابهای غزالی فتوا داد.

۱۳- آثار غزالی

غزالی یکی از دانشمندان پرکار روزگارش بود و تألیفات بسیاری به فارسی و عربی از خود باقی گذاشت. از این روی عالمان اسلام او را سیدالمصنفین لقب داده‌اند. «بعضی می‌نویسند که اگر مؤلفات غزالی را بر تمام مدت زندگانش بخش کنیم هر روزی چهار کراسه^۲ تألیف کرده است». و به اشاره خودش در فضائل الأنام، در علوم دینی نزدیک به هفتاد کتاب دارد «این داعی بدان که پنجاه و سه سال عمر بگذاشت، چهل سال در دریای علوم دین غواصی کرد تا به جایی رسید که سخن وی از اندازه فهم بیشتر اهل روزگار درگذشت... و در علوم دینی نزدیک هفتاد کتاب کرد...»^۳. تعداد تألیفات غزالی را هفتاد، دویست و گاه چهارصد کتاب نوشته‌اند. یادآور می‌شویم که هیچ یک از این تألیفات به تفصیل احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت او نیست و بسیاری از آنها رساله یا مقاله‌یی کوچک و چند صفحه‌یی است. بعضی از کتابهای غزالی تا مدتی از کتابهای مهم درسی بود، اشخاصی مانند عین‌القضاة همدانی نیز با تألیفات او انس و الفت داشتند و به هر روی نوشته‌های وی از جانب مخالفان و موافقان مورد مطالعه قرار می‌گرفت. تألیفات غزالی بر حسب دوره‌های زندگی او به چند موضوع تقسیم می‌شود: جدل، مناظره، فن خلاف، فقه، اصول فقه، حدیث، فلسفه، کلام و اصول عقاید و اخلاق و تصوف و نیز مسائل دینی و الهی و اخلاقی.

۱. ← همایی، جلال‌الدین: غزالی‌نامه، ۴۴۴-۴۴۱، تهران، هما، ۱۳۶۸ هـ. ش.

۲. کراسه: مصحف و کلام خدا را گویند. صاحب فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید: کراسه کتاب را گویند عموماً و قرآن مجید را خصوصاً: جزوی از قرآن (دهخدا).

۳. ← همایی، جلال‌الدین: غزالی‌نامه، ۲۴۱، تهران، هما، ۱۳۶۸ هـ. ش.

۴. ← غزالی، محمد بن محمد: فضائل الأنام، ۴، تصحیح عباس اقبال، تهران، کتاب‌فروشی ابن سینا، ۱۳۳۳ هـ. ش.

بهترین ترتیب الفبایی برای آثار غزالی در مقدمه مرتضی زبیدی بر شرح ده جلدی *احیاء علوم الدین* آمده است و برای تشخیص آثار منسوب و مشکوک و نیز ترتیب تاریخی مأخذی بهتر از مقدمه کتاب *مؤلفات الغزالی* تألیف دکتر عبد الرحمن بدوی در دست نیست. خوشبختانه بیشتر آثار غزالی بر جای مانده است و حدود بیست تا سی جلد از رسائل و کتاب‌های غزالی، چاپ یا در کتابخانه‌ها موجود است. در اینجا تنها به ذکر نام برخی از مهم‌ترین آنها بسنده می‌کنیم:

۱. *احیاء علوم الدین*: مهمترین کتاب عربی غزالی در مواظ و حکم و اخلاق و مسائل دینی.
۲. *المُنْقِذُ مِنَ الضَّلَالِ* (رهاننده از گمراهی): اعتراف نامه‌یی در شرح حال خود او.
۳. *مَقَاصِدُ الْفَلَاسِيفَةِ*: کتابی که غزالی برای تفهیم مقاصد فیلسوفان نوشت تا پس از آن کتاب *تَهَاقُتُ الْفَلَاسِيفَةِ* را بر اساس آن در ردّ فیلسوفان بنویسد.
۴. *تَهَاقُتُ الْفَلَاسِيفَةِ* (تناقض‌گویی فیلسوفان): غزالی در این کتاب به ابطال عقاید فیلسوفان پرداخت.
- ۵ و ۶ و ۷. *بسیط، وسیط، و جیز*: کتاب‌هایی در فقه که بسیاری از دانشمندان آنها را شرح و تلخیص کرده‌اند.
۸. *فضایح الباطنیة*: شامل تعالیم قرامطه و اسماعیلیان و غیر ایشان از طوایف باطنیه.
۹. *غرایب الاول فی عجایب الاول*: خطاب به پسر ملک‌شاه سلجوقی.
۱۰. *سرالعالمین و کشف ما فی الدارین*: از نظام حکومت‌ها و دولت‌ها بحث می‌کند.
۱۱. *تنزیه القرآن عن المطاعن*.
۱۲. *المنحول*: در علم اصول، کتابی که غزالی در جوانی نوشت و بعدها دستاویز جماعتی قرار گرفت.^۱
۱۳. *المستصفی*: در اصول فقه.
۱۴. *جواهر القرآن*: این کتاب مشتمل بر زبده قرآن است و منقسم به علوم و اعمال. اعمال هم به دو قسم ظاهری و باطنی تقسیم می‌گردد و اعمال باطنی منتهی به تزکیه و تحلیه می‌شود.

۱. غزالی، محمد بن محمد: *فضائل الأنام*، ۱۲-۱۱، تصحیح: عباس اقبال، تهران، کتاب‌فروشی ابن سینا، ۱۳۳۳ هـ. ش.

۱۵. کیمیای سعادت: بزرگترین و اصیل ترین کتاب فارسی غزالی در اخلاق و مسائل دینی و تلخیصی از *احیاء علوم الدین*.

۱۶. *نصیحة الملوك*: از نوشته‌های فارسی غزالی که آن را برای سلطان سنجر سلجوقی نوشته است.

غزالی نیز مانند هر مؤلف دیگری وامدار آثار و اندیشه‌های پیش از خود است، چنانکه تحت تأثیر عارفانی چون حارث محاسبی، ابوطالب مکی، شبلی و... بوده است و طبق آنچه خود در *المنقذ من الضلال* اعلام می‌دارد^۱ به مطالعه آثار آنان می‌پرداخته و در همین کتاب است که *قوت القلوب* مکی را در صدر آثار صوفیانه نام می‌برد. کتاب‌هایی مانند *احیاء علوم الدین* غزالی از تعالیم کهن محاسبی (۲۴۳ هـ. ق.) و آثاری چون *قوت القلوب* مکی (۳۷۶ هـ. ق.) حیات می‌گیرد،^۲ کتابی که *احیاء علوم الدین غزالی* - با نظم و ترتیب بیشتر - در چهار چوب فکری و در مجموعه اصطلاحات و مفاهیم، ریشه‌های مشترک، شباهت‌های بسیاری با آن دارد، که در آن همه می‌توان به اصطلاحاتی مانند علم الظاهر و علم الباطن، علماء الدنيا و علماء الآخرة، المقربون و الصديقون، ایمان و یقین، خاطر الملک و خاطر العدو (یا خاطر الشیطان) و غیره اشاره کرد.^۳ غزالی در جایگاه یک متکلم پیشگام کوشید تا خواص را به مسیر حقیقت هدایت کند و عوام را از رنج گمراهی حاصل از ناآگاهی برهاند. در شرح جایگاه بلندمرتبه این نابغه بزرگ توس همین بس که گفته‌اند: «اگر بنابراین می‌بود که خدا پیامبری پس از محمد [ص] برانگیزد، بی‌شک آن پیامبر غزالی می‌بود!»^۴ و «اگر تمام کتاب‌های اسلامی از میان برود و تنها احیاء باقی بماند، مسلمانان از آنچه از میان رفته بی‌نیاز می‌باشند.»^۵

۱. غزالی، محمد بن محمد: *المنقذ من الضلال*، ترجمه: صادق آئینه‌وند، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، هـ. ش.

۲. ← اسمیت، مارگارت: *آموزه‌های محاسبی در آثار غزالی*، ترجمه: مرضیه سلیمانی، مجموعه مقالات غزالی پژوهی، به کوشش: سید هدایت جلیلی، تهران، خانه کتاب، آذر ۱۳۸۹ هـ. ش.

۳. ← ناکامورا، کوجیرو و ناکامورا، ابوطالب مکی و ابوحامد غزالی، ترجمه: مرضیه سلیمانی، مجموعه مقالات غزالی پژوهی، به کوشش: سید هدایت جلیلی، خانه کتاب، آذر ۱۳۸۹ هـ. ش.

۴. ← حلبی، علی‌اصغر: *تاریخ فلاسفه ایرانی*، ۳۵۲، تهران، زوآر: ۱۳۸۵ هـ. ش.

۵. ← همان: ۳۶۸

۱۴- «أربعین الحقایق»

اربعین در لغت به معنای چهل و صورت مخفف آن به زبان عامیانه «چل» است، این عدد در بسیاری از فرهنگ‌ها و باورهای کهن مورد توجه عمده بوده و به نظر می‌رسد این توجه در فرهنگ غرب و نیز فرهنگ اسلامی، از حضور و بروز عدد چهل در کتب مقدس (عهد جدید و عهد قدیم و بعد هم قرآن) ناشی شده باشد و بنابراین از قدیم نوعی تقدس برای آن قایل بوده‌اند. بنابر کتاب‌های مقدس موسی چهل شبانه‌روز در کوه، دل به مناجات حق سپرده بود. ساختن کشتی نوح چهل سال طول کشید. در طوفان نوع آب چندان بالا آمد که هرچه کوه بود به مقدار چهل آرش زیر آب بود. پس از چهل روز و چهل شب بود که باران در طوفان نوح بازایستاد. دوران مومیایی را چهل شب و روز دانسته‌اند. عیسی چهل روز روزه گرفت و چهل روز پس از رستاخیزش دیده شد، محمد [ص] در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد و بسیاری موارد دیگر^۱. این عدد چهار بار در قرآن مجید آمده:

- موسی به چهل شب وعده داده شد، پس از آنکه قومش گوساله را به اغوای سامری به خدایی گرفتند [بقره: ۵۱/۱].
- موسی وقتی از چهل قومش به تنگ آمد از خدا خواست که میان او و قومش فراق بیندازد و خداوند هم به خواست موسی چهل سال آنان را در بیابان سرگردان گذاشت [مائده: ۲۶/۵-۲۵].
- خداوند موسی را به سی شب وعده داد، آنگاه ده شب دیگر بر آن افزود [اعراف: ۱۴۲/۷].
- دوران کمال انسان چهل سالگی است [احقاف: ۱۵/۴۶].

همه این موارد و نظایر آن، عدد چهل را در فرهنگ ایران و اسلام عددی مهم و مقدس کرده و سبب شده تا «چهل»‌های فراوانی در باورها و فرهنگ عمومی پدید آید و نامهای فراوانی از جمله نامهای جغرافیایی با این عدد ساخته شود که می‌توان نمونه‌های آن را در

۱. ← یاحقی، محمدجعفر: فرهنگ اساطیر و داستان‌ها در ادبیات فارسی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶ هـ. ش.

لغت‌نامه‌ها ذیل چهل و چل دید و نیز ذیل چله که مخفف چلهه و منسوب به چهل است^۱ و مقصود از آن گذشتن دوره چهل روزه از یک واقعه معین است. اربعین در زبان و ادبیات فارسی نیز راه یافته است و از آن جمله می‌توان به چله‌نشینی اشاره کرد که خلوت‌گزیدن و انزوای چهل روزه درویشان و زهاد و از رسمهای صوفیانه است که مراد از آن این است که صوفی باید چهل روز را به ریاضت بگذراند تا وجودش مصفا شود چنانکه شمس‌الدین آملی می‌نویسد: «متصوفه سالک را در مبدأ به خلوت فرموده‌اند تا در کوره خلوت، نفس او به آتش ریاضت گداخته شود، از آلائش طبیعت صافی گردد»^۲ و یا ماندن شراب به مدت چهل شبانه روز در شیشه که آنگاه صاف می‌شود و ژرد آن می‌نشیند و از کدورت می‌رهد که چهل روزی در شیشه بماند و ماندن شراب در شیشه نیز کنایه از به سر بردن صوفی در چله است.

«سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه برآرد اربعینی»^۳

«خلقت آدم چرا چل صبح بود اندر آن گِل اندک اندک می‌فروزد»^۴
این بیت مقتبس است از حدیث «خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا: گِل آدم را به مدت چهل صبح به دست (قدرت) خویش سرشتم»^۵. بدین معنی که خداوند گِل انسان را به مدت چهل روز خمیر کرده و وجود آدم را از آن ساخته، در هر روز پرده‌یی از حجاب بر دل آدمی کشیده شد. پس با چهل پرده از آفریدگار خود دور شده است.
«أَنْ يَنْابِيعُ الْحِكَمِ همچون فرات از دهان او دوان از بی‌جهات»^۶

۱. ← مصاحب، غلامحسین: *دایرة المعارف فارسی*، تهران: امیرکبیر: ۱۳۸۰ هـ ش.

۲. ← حافظ، شمس‌الدین محمد: *حافظ‌نامه*، بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۲، غزل ۲۴۱، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۴ هـ ش.

۳. ← همان: همانجا

۴. ← مولوی، جلال‌الدین محمد: *مثنوی معنوی*، ج ۶، ب ۱۲۱۶، زمانی، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۱ هـ ش.

۵. ← فروزانفر، بدیع‌الزمان: *احادیث و قصص مثنوی*، ص ۵۴۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ هـ ش.

۶. ← مولوی، جلال‌الدین محمد: *مثنوی معنوی*، ج ۶، ب ۱۰۱۶

این معنی مأخوذ است از حدیثی که مبنای کار صوفیان در چله‌نشینی و اربعینیات است: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ: كَسَى كَهْ چهل شب را با اخلاص به روز آورد چشمه‌های حکمت از دل او بر زبانش جاری می‌شود»^۱.

علاوه بر مواردی که ذکر شد اربعین عنوان کتاب‌هایی مشتمل بر چهل حدیث و یا چهل باب در حدیث است و عناوینی مانند *الاربعین*، *کتاب الاربعین* یا *الاربعون حدیثاً* نیز در مورد اینگونه کتاب‌ها بکار برده می‌شود. اربعین یا چهل حدیث نویسی سنتی نیکو با پیشینه طولانی است که از قرن‌های نخستین تاریخ اسلام (ظاهراً از قرن چهارم هـ. ق.) آغاز شده و در کتاب‌های عربی با عنوان *کتاب الاربعینیات* معروف است. بنای این تألیفات براساس حدیثی از پیامبر گرامی اسلام است که به نگارش و حفظ حدیث توصیه فرموده: «مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا فِي أَمْرِ دِينِنَا بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْفُقَهَاءِ وَالْعُلَمَاءِ: كَسَى کسی که برای امت من چهل حدیث حفظ کند که در کار دینشان از آنها بهره‌مند شوند، خداوند در روز رستاخیز او را در زمره فقیهان و عالمان برانگیزد»^۲. حدیث‌شناسان برای واژه «حفظ» در این حدیث معانی ظاهری و باطنی قایل شده‌اند. معانی ظاهری این واژه عبارتند از: به حافظه سپردن، نگارش، انتقال، کتابت و تحریر، حفاظت از تغییر و تحریف، تدریس و تصحیح و تحمل حدیث و معانی باطنی آن را تفکر و تعمق در احادیث، استنباط احکام و معارف و عمل به مضامین احادیث دانسته‌اند. این حدیث مهم‌ترین عامل اربعین‌نویسی در جهان اسلام بوده و دانشمندان بزرگ مسلمان بر مبنای همین حدیث نگارش چهل حدیث را به عنوان یکی از اصول ارزشی مهم می‌دانستند و بنابراین به نگارش کتاب‌هایی پرداختند که شامل موضوعات مختلف اعتقادی، اخلاقی، عبادی بود. گردآورندگان این کتاب‌ها به فراخور تخصص، علاقه و یا نیاز جامعه احادیث شریف را از منابع گوناگون انتخاب می‌کردند و سپس با استفاده و کمک از آیات و شواهد قرآن کریم و احادیث دیگر به شرح و توضیح آن می‌پرداختند که در برخی از این مجموعه‌ها تنها به ذکر حدیث و یا شرح متن حدیث و بررسی سند اکتفا شده است. تألیف این کتاب‌ها علاوه بر

۱. ← حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله: کشف الظنون، ص ۷۶، آستانه: ۱۳۱۰ هـ. ق.

۲. ← همان، ۳۶۸

ثواب و تبرک فایده‌های دیگری نیز داشت که از آن جمله می‌توان بدین موارد اشاره کرد:
 ۱. حفظ احادیث و مصون داشتن آنها از تغییر و تحریف، ۲. گزینش و پیراستن احادیث و زدودن روایات و احادیث جعلی، ۳. گردآوری پرمحتواترین و متقن‌ترین روایات، ۴. توضیح و تفسیر معانی و مضامین احادیث.

اگرچه تعداد اربعین‌هایی که توسط دانشمندان و محدثان نوشته شده بیش از مقداری است که در کتاب‌هایی نظیر کشف‌الظنون و الذریعة^۱ آمده اما فهرستی که در این دو کتاب آمده بهترین گواه بر عنایت و اهتمام مسلمانان در اربعین‌نویسی است. در کشف‌الظنون و الذریعة بطور جداگانه بیش از هفتاد کتاب زیر عنوان اربعین آمده که آوردن نام تمام آنها خود فهرست مفصلی می‌شود که در این مختصر نمی‌گنجد. کتاب‌های زیر برخی از مشهورترین اربعین‌هاست:

- ۱- اربعین ابوبکر کلابادی (م. ۳۸۰ هـ. ق.) ۲- اربعین حاکم نیشابوری (م. ۴۰۵ هـ. ق.) ۳- اربعین ابوسعید مالینی (م. ۴۱۲ هـ. ق.) ۴- اربعین حافظ ابو نعیم اصفهانی (م. ۴۳۰ هـ. ق.) ۵- اربعین غزالی (م. ۵۰۵ هـ. ق.) ۶- اربعین ابن عساکر (م. ۵۷۱ هـ. ق.) ۷- اربعین الغراوی محمد بن فضل شهرستانی (م. ۵۴۸ هـ. ق.) ۸- اربعین یحیی بن شرف‌الدین نووی (م. ۶۷۶ هـ. ق.) ۹- اربعین سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (م. ۷۹۱ هـ. ق.) ۱۰- اربعین الباخری ۱۱- اربعین عسقلانی (م. ۸۵۲ هـ. ق.) ۱۲- اربعین سیوطی (م. ۹۱۱ هـ. ق.) ۱۳- اربعین محمد بن ابراهیم علی مغربی^۲ ۱۴- اربعین منتجب‌الدین (م. ۵۸۵ هـ. ق.) ۱۵- اربعین شیخ بهایی (م. ۱۰۳۰ هـ. ق.) ۱۶- اربعین علامه باقر مجلسی (م. ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ هـ. ق.) ۱۷- اربعین ملا اسماعیل خواجه‌ای مازندرانی (م. ۱۱۷۳ هـ. ق.).

می‌دانیم که در مجموعه آثار غزالی متونی شبیه به اربعین الحقایق وجود دارد. کتاب‌هایی با تقسیم‌بندی‌های چهارگانه که هریک ده زیرمجموعه دارد و بهترین و کاملترین نمونه آن

۱. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن: الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج اول، ص ۴۳۶-۴۰۹، نجف: مطبعة القضاء، ۱۳۷۸ هـ. ق.

۲. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله: کشف‌الظنون، ص ۸۱-۷۶، آستانه: ۱۳۱۰ هـ. ق.

احیاء علوم الدین به عربی و کیمیای سعادت غزالی به فارسی است. در دو فهرست جورج قنوتی و عبدالرحمان بدوی نامی از اربعین الحقایق نیست. از قراین دیگر، مانند سبک نگارش این اثر که با قلم غلتان و روان غزالی تفاوت‌هایی دارد نیز چنین بر می‌آید که گردآورنده به واسطه وجود شباهت ساختار و محتوای اربعین الحقایق با احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت و نیز وجود سه اثر دیگر از غزالی (کیمیای سعادت، فضائل الأنام، ایها الولد) که ضمیمه مجموعه یاد شده است و یا برای شهرت یافتن کتاب، متن حاضر را به غزالی نسبت داده است. اربعین الحقایق کتابی است در چهار اصل که هر اصل از آن مشتمل بر ده فصل است:

اصل اول در عبادت: فصل اول در علم، فصل دوم در اعتقاد، فصل سوم در طهارت، فصل چهارم در نماز، فصل پنجم در زکات، فصل ششم در روزه، فصل هفتم در حج، فصل هشتم در قرآن خواندن، فصل نهم در ذکر و دعا، فصل دهم در بیان اوراد و اوقاف.

اصل دوم در عادات: فصل اول در آداب طعام و شراب، فصل دوم در کسب، فصل سوم در بیان حلال و حرام، فصل چهارم در آداب نکاح، فصل پنجم در آداب صحبت، فصل ششم در عزلت، فصل هفتم در شرایط سفر کردن، فصل هشتم در بیان سماع و وجد، فصل نهم در امر به معروف و نهی از منکر، فصل دهم در اخلاق نبوت.

اصل سوم در مهلکات: فصل اول در عجایب دل، فصل دوم در بیان ریاضت، فصل سوم در آفت شهوت بطن و فرج، فصل چهارم در آفت زبان، فصل پنجم در آفت غضب و حقد و حسد، فصل ششم در ذم دنیا و حب او، فصل هفتم در ذم مال و جاه، فصل هشتم در ذم بخل و ریا، فصل نهم در ذم کبر و عجب، فصل دهم در غرور.

اصل چهارم در مُنْجیات: فصل اول در توبه، فصل دوم در صبر و شکر، فصل سوم در خوف و رجا، فصل چهارم در فقر و زهد، فصل پنجم در توحید و توکل، فصل ششم در محبت و رضا، فصل هفتم در نیت و اخلاص، فصل هشتم در محاسبه و مراقبت، فصل نهم در ذکر تفکر، فصل دهم در ذکر مرگ.

اربعین الحقایق مجموعه‌یی از بایدها و نبایدهای اخلاقی و آداب زندگی یک فرد مسلمان است. مجموعه‌یی که آدمی را به‌سوی روز داوری سوق می‌دهد و یادآور می‌شود که زندگی، آن جهانی است و باید برای دیدار با خداوند آماده شد.

لازم به ذکر است که در متن و پاورقی برخی نشانه‌ها آمده که بدین معناست: ۱. اصل: اصل متن نسخه ۲. []: افزوده‌ایم، ۳. ۱ | را شماره صفحه روی نسخه، ۱ | پ: شماره صفحه پشت نسخه، ۴. - : در نسخه نیامده. امید است که کتاب حاضر مورد توجه و عنایت مشتاقان قرار بگیرد و نقایص و کاستی‌های آن برای هرچه منقح‌تر شدن متن مطرح گردد.

- و سپاس و ستایش خداوند راست -